



دوماهنامه علمی- پژوهشی

د ۱۰، ش ۵ (پیاپی ۵۳)، آذر و دی ۱۳۹۸، صص ۲۵۷-۲۸۷

بررسی پیکره‌بنیاد متمم اجباری و اختیاری در زبان فارسی بر اساس دستور شناختی لانگاکر

مریم زارعی^۱، علیرضا خرمایی^{۲*}، امیرسعید مولودی^۳

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

۲. دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

۳. استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

پذیرش: ۹۷/۹/۶

دریافت: ۹۷/۳/۵

چکیده

وابسته‌های فعل، یکی از بحث‌برانگیزترین مباحث پژوهش در زبان فارسی بوده و افراد زیادی همچون متیوز (1981)، دوتی (2000)، طیب‌زاده (۱۳۸۳) و رحیمیان (۱۳۹۲) در این زمینه مطالعاتی انجام داده‌اند. با این حال، ماهیت این مقولات همچنان از دیدگاه صاحب‌نظران، متفاوت ارزیابی شده است. متمم به عنوان مهم‌ترین وابسته فعلی نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. عده‌ای هم به متمم اجباری و هم به متمم اختیاری قائلند، در حالی که افرادی دیگر متمم را همان عنصری می‌دانند که همواره اجباری است و به متمم اختیاری قائل نیستند. تحقیق حاضر پژوهشی پیکره‌بنیاد درباره وابسته‌های فعلی است. هدف این پژوهش، بررسی بود یا نبود متمم اختیاری در زبان فارسی است. به سخن دیگر، هدف از انجام این مطالعه یافتن پاسخ برای این سؤال است که آیا داده‌های پیکره‌ای زبان فارسی وجود متمم اختیاری را تأیید می‌کند و اگر نه، آنچه متمم اختیاری خوانده می‌شود، در زمره چه مقوله یا مقولاتی قرار می‌گیرد؟ به این منظور، از هر یک از افعال شاخص حرکتی «آمدن»، «رفتن»، «آوردن» و «بردن»، ۳۰۰ مورد به‌طور تصادفی در پیکره نوشتاری همشهری ۲ مورد بررسی قرار گرفته و وابسته‌هایشان بر اساس چارچوب دستور شناختی لانگاکر (2013) مورد مطالعه قرار گرفته است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که آنچه تاکنون متمم اختیاری تلقی می‌شده، نه متمم است و نه اختیاری، بلکه توصیفگری است که بر اساس الزام بافتی به صورت اجباری در گفتار حضور می‌یابد و از این رو در تحقیق حاضر «مکمل بافتی» نامیده شده است.

واژه‌های کلیدی: دستور شناختی لانگاکر، پیکره زبان فارسی، متمم اجباری و اختیاری، افزوده، توصیفگر، مکمل بافتی.

۱. مقدمه

با اینکه متمم^۱ به عنوان یکی از پرچالش‌ترین مقوله‌های نحوی همواره مورد مطالعه دستورنویسان و زبان‌شناسان زیادی بوده است، اما همچنان اختلاف نظرهای بسیاری درباره آن وجود دارد.

پژوهشگران زیادی همچون متیوز^۲ (1981)، هادلستون^۳ (1988)، تالرمن^۴ (2005)، فال‌هابر^۵ (2011)، فرکر^۶ (2014)، وحیدیان‌کامیار (۱۳۷۷) و طیب‌زاده (۱۳۸۳، ۱۳۹۰) متمم را به دو دسته اجباری و اختیاری تقسیم می‌کنند؛ به این معنی که از نظر آن‌ها متمم‌هایی وجود دارند که حضورشان اجباری است و امکان حذفشان نیست و متمم‌هایی نیز قابل حذف و اختیاری هستند. در حالی که عده‌ای دیگر همچون چامسکی^۷ (1981)، کوئرک^۸ و همکاران (1985)، هگمن^۹ (1994)، چامسکی (1995)، تایلر^{۱۰} (2002)، ارنست^{۱۱} (2004)، ردفورد^{۱۲} (2004)، هالیدی و متیسن^{۱۳} (2004)، رحیمیان (2007)، پرینی^{۱۴} (2015) و رحیمیان (۱۳۹۲) تنها به متمم اجباری قائلند، یعنی آن عنصری را متمم می‌دانند که حضورش الزامی و اجباری است و به متمم اختیاری قائل نیستند.

بنابراین، با توجه به اختلاف نظرهای موجود در باب متمم و مسئله وجود یا عدم وجود متمم اختیاری، پژوهش و تحقیق بیشتر ضروری می‌نماید. در این تحقیق به بررسی وابسته‌های فعلی در پیکره متنی زبان فارسی بر اساس دستور شناختی لانگاکر (2013) می‌پردازیم و هدف آن است که بدانیم آیا مقوله‌ای به نام متمم اختیاری وجود دارد. آیا داده‌های پیکره‌ای زبان فارسی وجود متمم اختیاری را تأیید می‌کند؟ و در واقع برآنیم تا به دو سؤال پاسخ دهیم: با توجه به چارچوب تحلیل (دستور شناختی لانگاکر) و داده‌های پیکره‌ای، آیا می‌توان علاوه بر متمم اجباری به متمم اختیاری نیز قائل شد؟ اگر متمم‌ها فقط اجباری هستند، پس آنچه متمم اختیاری خوانده می‌شود، در زمره چه مقوله یا مقولاتی قرار می‌گیرد؟

به این منظور، از هر یک از افعال شاخص حرکتی چهارگانه «رفتن»، «آمدن»، «بردن» و «آوردن» ۳۰۰ مورد به صورت تصادفی از پیکره نوشتاری همشهری^۲ (AleAhmad et al., 2009) انتخاب شده است. این پیکره که دربردارنده تقریباً ۱۵۰ میلیون واژه است، از سال

۱۳۶۷ تا ۱۳۸۷ در پایگاه داده دانشگاه تهران گردآوری و تهیه شده است و دربرگیرنده ژانرهای مختلف فرهنگی، ادبی، سیاسی، علمی، اجتماعی و ... است. انتخاب افعال شاخص حرکتی نیز به این دلیل بوده است که این افعال در بردارنده مبدأ و مقصدی است که از دیدگاه متعارف دستور زبان فارسی، متمم اختیاری در نظر گرفته شده‌اند و زبان‌شناسانی همچون طیب‌زاده (۱۳۹۰) از این دو مقوله به عنوان متمم اختیاری یاد کرده‌اند. این افعال در پیکره مذکور مورد بررسی قرار گرفته و وابسته‌هایشان بر اساس دستور شناختی لانگاکر (2013) تحلیل شده است.

گفتنی است که همواره نمونه‌های معلوم افعال مدنظر بوده‌اند و موارد مجهول بررسی نشده است. به علاوه، افعال مرکب و افعال اصطلاحی نیز مورد بررسی قرار نگرفته‌اند، بنابراین عباراتی چون «به هوش آمد» یا «هوش از سر آدم می‌برد» از نمونه‌های تصادفی حذف و با موارد تصادفی دیگر جایگزین شده‌اند. همچنین تمام افعال معلوم، بسیط و غیراصطلاحی مورد نظر افعال عینی بوده‌اند. به این معنا که افعالی انتخاب شده‌اند که دلالت بر حرکت عینی و فیزیکی داشته‌اند. بنابراین نمونه‌ای مانند «مد از غرب آمده است» حذف و با نمونه‌ای عینی جایگزین شده است. علت این امر نیز کنترل نوع حضور و فراوانی وابسته‌های فعلی چون مبدأ و مقصد بوده است. چرا که استفاده از نمونه‌های انتزاعی احتمالاً بر نوع حضور و فراوانی این وابسته‌ها تأثیرگذار می‌بود. به عبارت دیگر در رابطه با افعال انتزاعی، بسط استعاری اتفاق می‌افتد و در نتیجه نوع حضور مبدأ و مقصد با افعال حرکتی انتزاعی به علت بسط استعاری نیاز به تحلیل متفاوت و مجزا دارد، از این جهت از افعال حرکتی انتزاعی در این مطالعه صرف نظر شده است.

۲. پیشینه

همان‌طور که گفته شد در رابطه با مقوله متمم مطالعاتی متعدد انجام شده و در عین حال اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد که در ذیل به برخی از آنان اشاره شده است: متیوز (1981) متمم‌ها را بنا به نوع رابطه‌ای که نسبت به فعل جمله دارند، به دو دسته اجباری و اختیاری تقسیم می‌کند. او متمم‌های اجباری را آن‌هایی می‌داند که ظرفیت فعل را تعیین می‌کنند، اما اعتقاد دارد که متمم‌های اختیاری این قابلیت را ندارند.

هادلستون (1988) بر اساس دستور زایشی، جملات بنیادین را متشکل از فاعل و گروه فعلی می‌داند که این گروه فعلی از یک فعل به عنوان هسته تشکیل شده است و محمول است. او وابسته‌های این محمول را به دو دسته متمم (اجباری و اختیاری) و افزوده تقسیم می‌کند و سه معیار را برای تشخیص متمم از افزوده ارائه می‌دهد که عبارت‌اند از: ۱. غیرقابل حذف بودن^{۱۰}، که بر اساس آن، متمم‌ها گاهی قابل حذف هستند ولی افزوده‌ها همیشه قابل حذف‌اند. ۲. طبقه‌بندی واژی فعل^{۱۱}، که ناظر بر این واقعیت است که متمم‌ها با افعال خاصی حضور پیدا می‌کنند، اما افزوده‌ها این چنین نیستند و ۳. مقولهٔ واژگانی^{۱۲}، که بیان می‌دارد که متمم‌ها اکثراً گروه اسمی یا صفتی هستند درحالی که افزوده‌ها غالباً قید هستند.

طیب‌زاده (۱۳۸۳، ۱۳۹۰) نیز متمم‌ها را به دو دسته اجباری و اختیاری تقسیم می‌کند. او متمم اجباری را عنصری می‌داند که حضورش در جمله اجباری است و حذف آن باعث بدساخت شدن جمله می‌شود و امکان حذف آن وجود ندارد و متمم اختیاری را آن عنصری می‌داند که با حذف آن جمله بدساخت نمی‌شود.

متمم‌های اجباری و اختیاری به وابسته‌هایی اطلاق می‌شود که در ساخت ظرفیتی هسته قرار دارند؛ یعنی جزو اطلاعات واژگانی هسته هستند، و هسته ناظر بر صورت، تعداد و نوع آن‌هاست..... تنها تفاوت متمم‌های اجباری با متمم‌های اختیاری در این است که حذف متمم اجباری گروه را غیردستوری می‌سازد، اما حذف متمم اختیاری باعث غیردستوری شدن گروه نحوی نمی‌شود (طیب‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۱).

از سوی دیگر افرادی چون کوثرک و همکاران (1985) به متمم اختیاری قائل نیستند. آن‌ها متمم‌ها را به دو گروه متمم‌های فاعلی و متمم‌های مفعولی تقسیم کرده‌اند و اصولاً هر دو نوع متمم را عناصری مطلقاً اجباری تلقی کرده‌اند.

رحیمیان (۱۳۹۲) نیز عنصری را که به لحاظ نحوی و معنایی اجباری است، متمم می‌خواند و اعتقاد دارد که چیزی با عنوان متمم اختیاری وجود ندارد، به این معنا که اگر عنصری متمم است، حتماً اجباری است:

«هر عنصر یا سازهٔ دستوری، به جز فعل، که بر پایهٔ ملاک‌های نحوی و معنایی اجباری است، متمم خوانده می‌شود» (رحیمیان، ۱۳۹۲: ۴۸).

بنابراین، همان گونه که در مقدمه ذکر شد، با توجه به دسته‌بندی دوگانه‌ای که در خصوص

اعتقاد به متمم اختیاری وجود دارد، شایسته است که بر اساس چارچوبی جدید و بیکره زبان فارسی پژوهش بیشتری درباره وجود یا عدم وجود متمم اختیاری صورت گیرد.

۳. چارچوب نظری

در ذیل به مفاهیمی که در دستور شناختی برجسته بوده و اساس تحلیل داده‌های این پژوهش را تشکیل می‌دهد، پرداخته شده است.

۳-۱. استقلال و وابستگی

«استقلال»^{۱۸} و «وابستگی»^{۱۹} دو مفهوم اساسی در دستور شناختی محسوب می‌شود. لانگاکر (2013) «استقلال» و «وابستگی» را این‌گونه تعریف می‌کند: ساختار (الف) وابسته است به ساختار (ب)، اگر (ب) یک زیرساختار برجسته^{۲۰} (الف) را بسط دهد^{۲۱} و از طرفی دیگر، (ب) نسبت به (الف) مستقل است اگر هیچ زیرساختار برجسته‌ای از آن توسط (الف) بسط پیدا نکند. بنابراین در عبارت «درخت بلند»، «بلند» وابسته است به «درخت» چون «درخت» زیرساختار برجسته «بلند» را که بر چیزی دلالت می‌کند، بسط می‌دهد؛ یعنی «بلند» باید به چیزی نسبت داده شود و مصداق آن چیز در اینجا، «درخت» است. برعکس، «درخت» نسبت به «بلند» مستقل است، چون «بلند» زیرساختار برجسته‌ای از «درخت» را بسط نمی‌دهد.

۳-۲. وابسته‌های فعل در دستور شناختی لانگاکر

بر اساس تعریف استقلال و وابستگی، لانگاکر (2013) سه نوع وابسته فعلی را از هم متمایز می‌سازد که عبارت‌اند از: ۱. متمم^{۲۲}، ۲. توصیفگر^{۲۳}، ۳. افزوده^{۲۴}. در ذیل به هر یک از این وابسته‌ها پرداخته شده است.

۳-۲-۱. متمم

«متمم یک عنصر تشکیل‌دهنده ساخت است که یک زیرساختار برجسته هسته را بسط می‌دهد. بنابراین هسته وابسته است و متمم مستقل» (Langacker, 2013: 202).

بر این اساس، لانگاکر (2013) عبارت *under the table* را بررسی و بیان می‌کند که در این عبارت *under* هسته است و تعیین‌گر نما^{۲۰}، بدین معنی که نمای خود را که «حرف اضافه‌ای» است به کل گروه تسری می‌دهد و کل گروه به عنوان گروه حرف اضافه‌ای در نظر گرفته می‌شود. *under* با اینکه هسته و تعیین‌گر ناست ولی به لحاظ مفهومی وابسته است، چون یک زیرساختار برجسته دارد که باید توسط چیزی بسط داده شود و یا به عبارتی یک ثابت طرح‌واره‌ای^{۲۱} دارد از نوع شیء که باید توسط شیئی پر شود. این ثابت طرح‌واره‌ای در این مثال توسط *the table* بسط داده شده است. بنابراین رابطه *under* و *the table* از نوع رابطه هسته - متمم است. به این معنا که *under* که تعیین‌گر ناست، هسته است ولی به لحاظ مفهومی وابسته و *the table* که به لحاظ مفهومی مستقل است و زیرساختار برجسته *under* را بسط می‌دهد، متمم است.

لانگاکر (2008 و 2013) به وابسته‌ای به نام متمم اختیاری قائل نیست، زیرا به نظر او متمم آن است که همواره مورد نیاز است چون هسته، جنبه‌ای طرح‌واره‌ای دارد که باید توسط وابسته خود که به لحاظ معنایی عنصری مستقل است بسط داده شود و از این‌رو، هسته (به لحاظ معنایی) وابسته است و وابسته، مستقل و چون هسته برای تکمیل معنای خود به این وابسته نیاز مفهومی شدید دارد، پس حضور متمم برای هسته، همواره اجباری است.

۲-۲-۳. توصیفگر

«توصیفگر عنصر تشکیل‌دهنده‌ای است که یک زیر ساختار برجسته دارد و این زیرساختار توسط هسته بسط داده می‌شود. در این صورت، هسته مستقل و توصیفگر وابسته است» (Langacker, 2013:202).

لانگاکر (2013) عنوان می‌کند که در یک سطح بالاتر از عبارت *under the table*، به عبارتی مانند *the book under the table* می‌رسیم که در آن *the book* به عنوان هسته عمل می‌کند و تعیین‌گر ناست. اما آیا در این‌جا نیز، هسته به لحاظ مفهومی وابسته است و جنبه‌ای طرح‌واره‌ای دارد که باید توسط چیزی بسط داده شود؟ پاسخ منفی است؛ چرا که *the book* به لحاظ معنایی مستقل است و هیچ جنبه طرح‌واره‌ای ندارد که لازم باشد توسط چیزی بسط داده شود و برعکس، این *under the table* است که یک متحرک طرح‌واره‌ای^{۲۷} از نوع شیء

دارد که باید بسط داده شود و این نیاز توسط the book رفع می‌شود؛ به عبارتی دیگر the book متحرک طرح‌واره‌ای under the table را بسط می‌دهد. از این‌رو، بین the book و under the table رابطه هسته - توصیفگر برقرار است؛ یعنی the book هسته و under the table توصیفگر است. چرا که بنا به گفته لانگاکر (2013)، توصیفگر آن است که در بردارنده یک زیر ساختار برجسته است که توسط هسته بسط داده می‌شود و در این صورت، توصیفگر وابسته و هسته مستقل است. در این مثال نیز، the book هسته‌ای مستقل است که زیر ساختار برجسته‌ای از وابسته خود را که همان under the table است، بسط می‌دهد و under the table که زیر ساختار برجسته‌اش توسط هسته بسط داده شده و از این رو به لحاظ مفهومی وابسته است، توصیفگر است.

۳-۲-۳. افزوده

لانگاکر (2013) اعتقاد دارد که در ساخت‌هایی که هیچ‌کدام از عناصر تشکیل‌دهنده، زیرساختار یکدیگر را بسط نمی‌دهند، دیگر نمی‌توان از متمم و یا توصیفگر سخن گفت. او عبارت go away angry را که در آن یک فعل مرکب با یک صفت ترکیب شده است به عنوان مثالی در این مورد مطرح می‌کند. لانگاکر go away را هسته می‌داند، چون یک عبارت مرکب فرایندی ساخته که تعیین‌گر ناست. ولی angry را نه متمم می‌داند و نه توصیفگر، چون به نظر او هیچ کدام ساختار برجسته‌ای را در درون دیگری بسط نمی‌دهد؛ به این معنی که نه go away زیرساختار برجسته‌ای در درون angry را بسط می‌دهد و نه angry زیرساختار برجسته‌ای در درون go away را بسط می‌دهد. در نتیجه angry نه متمم است و نه توصیفگر. لانگاکر توضیح می‌دهد که یک شخص در حال بیرون رفتن (go away) می‌تواند هر وضعیت احساسی داشته باشد، این وضعیت احساسی (در اینجا angry) در معنای بیرون رفتن (go away) بسیار حاشیه‌ای است و مستقلاً و بدون حضور فعل هم، درک می‌شود. همین‌طور حرکت (go away) در معنای angry به هیچ وجه مرکزی و مهم نیست و قطعاً می‌دانیم که شخصی در یک وضعیت احساسی (angry) قادر به هر کنش حرکتی (مثلاً go away) خواهد بود. از این رو، لانگاکر عناصر تشکیل‌دهنده‌ای مثل angry را که نه می‌تواند هسته را بسط دهد و نه می‌تواند توسط هسته بسط داده شود، افزوده می‌نامد.

بنابراین، لانگاکر در تشخیص متمم، افزوده و توصیفگر، با ملاک‌های شناختی و مفهومی پیش می‌رود و بر این اساس تعاریف خاص خود را ارائه می‌دهد. بر اساس همین تعاریف و ملاک‌ها نیز در این تحقیق به بررسی وابسته‌های افعال شاخص حرکتی در پیکره متنی زبان فارسی پرداخته شده تا معیاری برای تشخیص این وابسته‌ها به دست داده شود.

۴. تحلیل داده‌ها

با توجه به چارچوب دستور شناختی لانگاکر که در بالا به آن پرداختیم، وابسته‌های افعال شاخص حرکتی چهارگانه در پیکره مورد مطالعه، بررسی می‌شود و این وابسته‌ها به لحاظ نوع و فراوانی حضور، مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

۴-۱. تحلیل نوع حضور فاعل، مفعول، مبدأ و مقصد

وابسته‌های افعال شاخص حرکتی عبارتند از فاعل، مفعول، مبدأ و مقصد که نوع حضور هر یک در ذیل مورد تحلیل قرار گرفته است.

۴-۱-۱. فاعل

در افعال شاخص حرکتی یک متحرک طرح‌واره‌ای وجود دارد از نوع چیز^{۲۸} که باید توسط فاعل بسط یابد، به سخنی دیگر، فاعل متحرک طرح‌واره‌ای فعل حرکتی را بسط می‌دهد؛ بدین معنا که در فعل حرکتی «آمدن» یک متحرک طرح‌واره‌ای به نام «آینده» وجود دارد که توسط فاعل بسط می‌یابد. همین‌طور در افعال «رفتن»، «آوردن» و «بردن» به ترتیب متحرک‌های طرح‌واره‌ای به نام «رونده»، «آورنده» و «برنده» وجود دارد که توسط فاعل هر یک از این افعال بسط پیدا می‌کند. برای روشن شدن وجود طرح‌واره درون‌فعلی می‌توان گفت که برای مثال هر «رفتنی» یک «رونده» می‌خواهد، چون کسی می‌رفته، عمل «رفتن» هم وجود دارد، اگر کسی نمی‌رفت، «رفتن» هم از او سر نمی‌زد و فعل «رفتنی» هم در کار نبود، پس «رفتن» یک متحرک طرح‌واره‌ای در قالب «رونده» در درون خود دارد که حتماً باید توسط چیزی که همان فاعل است، بسط پیدا کند، یعنی فاعل مصداق آن «رونده» است. بنابراین از شدت وابستگی مفهومی

فعلی مثل «رفتن» به فاعل «رونده» است که در این فعل، فاعل به یک ضرورت نحوی تبدیل شده است و در زمره متمم‌های لانگاکر قرار می‌گیرد و یک عنصر اجباری است. در پژوهش‌های پیشین نیز، فاعل همواره متمم خوانده شده است و حتی کسانی که متمم اجباری را از متمم اختیاری جدا می‌کنند، فاعل را متمم اجباری می‌دانند که این اجبار به دلیل وابستگی شدید مفهومی فعل به فاعل است. داده‌های موجود در پیکره زبان فارسی نیز، این را تأیید می‌کند. در ذیل نمونه‌هایی از حضور فاعل آورده شده است:

الف- پس از چند روز ۲ نفر به عنوان مأموران آگاهی به در منزل من آمدند و گفتند که سؤالاتی از شما داریم.

ب- با آغاز فروردین یا اول برج حمل، به دیدار بزرگان و خواص می‌رفتند و برای آن‌ها هدایای گوناگون می‌بردند.

در مثال الف، فاعل (۲ نفر به عنوان مأموران آگاهی) صریحاً بیان شده است، ولی در ب، فاعل صریحاً ذکر نشده است اما از بافت قبلی قابل برداشت است؛ در چند پاراگراف قبل از این جمله درباره آداب و رسوم ایرانیان باستان توضیح داده شده است و این جمله نیز درباره یکی از همان رسوم ایرانیان باستان است، بنابراین با توجه به بافت قبل می‌توان برداشت کرد که فاعل در ب، «ایرانیان باستان» است.

با توجه به نمونه‌ها، ملاحظه می‌شود که فعل به فاعل نیاز مفهومی شدید دارد و از این رو فاعل همواره حضور دارد یا از بافت قابل برداشت است. فراوانی حضور فاعل با افعال شاخص حرکتی در جدول ۱ به دست داده شده است:

جدول ۱: فراوانی حضور فاعل در افعال شاخص حرکتی
Table 1. Frequency of the Presence of Subjects with Salient Motion Verbs

فاعل شاخص حرکتی	فاعل ذکر شده	فاعل قابل برداشت
رفتن	۱۲۴	۱۷۶
آمدن	۱۲۰	۱۸۰
آوردن	۱۴۹	۱۵۱
بردن	۱۳۴	۱۶۶

همان‌طور که جدول ۱ نشان می‌دهد برای تمام افعال شاخص حرکتی ۳۰۰ مورد فاعل وجود دارد. بدین معنا که به ازای هر فعل حتماً یک فاعل حضور یافته است. در مورد فعل «آمدن» ۱۲۴ مورد فاعل ذکر شده و ۱۸۰ فاعل قابل‌برداشت بوده است. در مورد فعل «رفتن» از ۳۰۰ مورد فاعل، ۱۲۴ مورد صریحاً بیان شده و ۱۷۶ مورد از بافت قابل‌برداشت بوده است. همچنین برای فعل «آوردن» ۱۴۹ مورد فاعل ذکر شده و ۱۵۱ مورد فاعل قابل‌برداشت وجود داشته است و در مورد فعل «بردن» نیز از ۳۰۰ مورد فاعل، ۱۳۴ مورد ذکر شده و ۱۶۶ مورد به لحاظ بافتی قابل‌برداشت بوده است. اینکه تعداد فاعل‌های قابل‌برداشت نسبت به فاعل‌های ذکر شده بیشتر است، می‌تواند به خاطر این واقعیت باشد که فارسی یک زبان ضمیرانداز^{۲۹} است و در غالب مواقع فاعل محذوف است ولی حتی اگر فاعل، محذوف هم باشد همواره قابل‌برداشت است و همان‌طور که جدول نشان می‌دهد در هر ۳۰۰ مورد، فاعل همواره حضور داشته و حتی یک مورد هم وجود نداشته است که در آن به لحاظ بافتی نیاز به فاعل نداشته باشیم. بنابراین فراوانی حضور فاعل صددرصد است که این خود نشان‌دهنده این واقعیت است که فاعل، به عنوان کامل‌کننده مفهوم فعل، همان است که لانگاکر آن را متمم می‌نامد؛ به این صورت که یک متحرک طرح‌واره‌ای در فعل حرکتی وجود دارد که حتماً باید توسط چیزی بسط پیدا کند؛ یعنی فعل به آن نیاز صددرصد دارد. برای همین هم هست که در این ۳۰۰ مورد یک مورد هم یافت نشده است که بافت ما را از فاعل بی‌نیاز کرده باشد.

۴-۱-۲. مفعول

فاعل در طرح‌واره تمامی افعال مورد مطالعه وجود دارد، اما مفعول تنها در طرح‌واره افعال متعددی یعنی «آوردن» و «بردن» وجود دارد. به این معنا که افعال حرکتی متعددی مانند «آوردن» و «بردن» یک ثابت طرح‌واره‌ای دارند که باید توسط چیزی که همان مفعول است، بسط پیدا کنند و تکمیل شوند. به عبارتی دیگر، فعل «آوردن» یک ثابت طرح‌واره‌ای به نام «آورده‌شونده» و فعل «بردن» یک ثابت طرح‌واره‌ای به نام «برده‌شونده» دارد که باید توسط مفعول بسط پیدا کند. بنابراین، همان‌طور که در مورد فاعل‌ها گفته شد که مثلاً اگر رونده‌ای نباشد، رفتنی هم در کار نیست، درباره مفعول‌ها نیز این مسئله صدق می‌کند، به این صورت که برای مثال تا چیزی

یا کسی برای «بردن» یا «آوردن» وجود نداشته باشد، عمل «بردن» یا «آوردن» نیز امکان‌پذیر نیست؛ از این رو فعل به مفعول نیاز مفهومی شدید دارد و این نیاز مفهومی شدید نیز ضرورت و لزوم حضور مفعول را به دنبال دارد؛ بنابراین بر اساس دستور شناختی لانگاکر مفعول‌ها نیز متمم محسوب می‌شوند:

۲الف- هرست هم عملاً کم نمی‌گذارد. مدام برایشان نوشیدنی می‌آورد و سرشان را گرم می‌کند.

۲ب- تازه وقتی مشتری رایانه بخرد و به خانه ببرد، مجبور است با یک رشته اعداد و حروف دیگر دست و پنجه نرم کند.

در مثال ۲الف، «نوشیدنی» مفعول است که صریحاً بیان شده است اما در مثال ۲ب مفعول «مشتری» است که از بند بلافاصله قبل قابل برداشت است. فراوانی حضور مفعول در افعال شاخص حرکتی متعدی، در جدول ۲ آورده شده است:

جدول ۲: فراوانی حضور مفعول در افعال شاخص حرکتی متعدی

Table 2. Frequency of the Presence of Objects with Salient Transitive Motion Verbs

مفعول قابل برداشت	مفعول ذکر شده	فعل شاخص حرکتی
۹۷	۲۰۳	آوردن
۱۰۶	۱۹۴	بردن

با توجه به جدول، می‌توان ملاحظه کرد که برای فعل «آوردن» از ۳۰۰ مورد مفعول، ۲۰۳ مورد صریحاً بیان شده و ۹۷ مورد از بافت قابل برداشت بوده است. برای فعل «بردن» ۱۹۴ مورد مفعول ذکر شده و ۱۰۶ مورد نیز از بافت قابل برداشت بوده است. بنابراین مفعول‌های مستقیم همیشه و در تمام موارد وجود داشته یا قابل برداشت از بافت بوده‌اند و موردی یافت نشده که بافت از آن‌ها بی‌نیاز باشد. بنابراین فراوانی حضور مفعول‌ها در بافت مانند فاعل‌ها صددرصد می‌باشد که خود دلیلی است بر تأیید این واقعیت که مفعول‌ها نیز به لحاظ وابستگی فعل به آن‌ها، از جنس فاعل‌ها هستند؛ به این معنا که فعل به لحاظ معنایی نیاز بسیاری شدیدی به مفعول دارد و از این‌روست که مفعول نیز متمم اجباری است و همیشه باید حضور داشته باشد

تا نیاز مفهومی فعل را برطرف سازد.

۴-۱-۳. مبدأ و مقصد

در مورد فاعل و مفعول گفته شد که هر دو در طرح‌واره افعال حرکتی وجود دارند به این معنا که فعل حرکتی یک متحرک طرح‌واره‌ای و یک ثابت طرح‌واره‌ای دارد که باید به ترتیب توسط فاعل و مفعول بسط پیدا کند تا نیاز مفهومی شدیدش برطرف شود. حال این پرسش به ذهن متبادر می‌گردد که مبدأ و مقصد چه وضعیتی دارند و چه تحلیلی در مورد آن‌ها می‌توان ارائه کرد. در مورد مبدأ و مقصد مسئله برعکس است. مبدأ و مقصد هیچ‌گونه جنبه طرح‌واره‌ای فعل را بسط نمی‌دهند و از این رو فعل به آن‌ها نیاز مفهومی ندارد. بلکه این دو هستند که به فعل نیاز مفهومی دارند؛ زیرا در مبدأ و مقصد یک متحرک طرح‌واره‌ای از نوع حرکت وجود دارد که باید توسط یک فعل حرکتی که ناظر بر یک حرکت‌کننده یا حرکت‌دهنده است، بسط پیدا کند. بنابراین رابطه نزدیکی که فاعل و مفعول با فعل حرکتی دارند، در این‌جا نیز میان مبدأ و مقصد با فعل وجود دارد، منتها در جهت عکس. برای مثال، اگر «آورنده‌ای» و یا «آورده‌شونده‌ای» وجود نداشته باشد، عمل «آوردن» هم اتفاق نمی‌افتد. بنابراین فعل به فاعل و مفعول نیاز مفهومی شدید دارد. اما در مورد مبدأ و مقصد این‌گونه نیست که اگر مبدأ و مقصدی نباشد «رفتن»، «آمدن»، «بردن» و یا «آوردن» نیز اتفاق نمی‌افتد، بلکه برعکس اگر کنش حرکتی وجود نداشته باشد، مبدأ و مقصدی هم وجود ندارد. در واقع این مبدأ و مقصد هستند که به فعل حرکتی نیاز مفهومی شدیدی دارند چرا که درون خود یک متحرک طرح‌واره‌ای دارند از نوع کنش حرکت که باید توسط یک فعل حرکتی بسط پیدا کند. جهانی را در نظر بگیرید که در آن هیچ حرکت‌کننده یا حرکت‌دهنده‌ای وجود ندارد، و حتی موجود ذی‌شعوری وجود نداشته باشد که بتواند حرکت کردن یا حرکت دادن را متصور شود. در این صورت، در این جهان، دیگر مبدأ و مقصد محلی از اعراب ندارند. بنابراین باید حرکت‌دهنده یا حرکت‌کننده‌ای وجود داشته باشد و یا دست‌کم موجود ذی‌شعوری وجود داشته باشد که بتواند حرکتی را در ذهن خود فرض کند تا مبدأ و مقصد متجلی شود. از این‌رو، در درون فعل جنبه‌ای طرح‌واره‌ای وجود ندارد که توسط مبدأ و مقصد بسط پیدا کند، بلکه در درون مبدأ و مقصد یک متحرک طرح‌واره‌ای وجود دارد که باید توسط فعل بسط پیدا کند. در نتیجه مبدأ و مقصد با توجه به مبنای تحلیل (دستور

شناختی لانگاکر) توصیفگر محسوب می‌شوند. بررسی مبدأ و مقصد در بافت پیکره‌ای زبان فارسی نشان می‌دهد که علاوه بر اینکه این مقولات متمم نیستند و توصیفگرند، مقوله‌ای به نام اختیار نیز در رابطه با آن‌ها صدق نمی‌کند. اختیار زمانی در رابطه با حضور مبدأ و مقصد قابل توجیه است که تحلیل به سطح جمله و نحو محدود باشد. در این صورت است که می‌توان گفت، برای مثال جمله «علی از تهران تا مشهد رفت» بدون حضور مبدأ (از تهران) و مقصد (تا مشهد) کامل است و در نتیجه این دو مقوله اختیاری هستند، یعنی عدم حضورشان خدشه‌ای به جمله وارد نمی‌کند. اما زمانی که به رفتار این دو مقوله در بافت پیکره‌ای زبان فارسی می‌پردازیم، قضیه کاملاً متفاوت می‌شود. در زبان‌شناسی شناختی، معنا و کاربرد به عنوان یک اصل مهم پذیرفته شده است، کاربرد نیز مطالعه زبان در بافت را ضروری می‌سازد. از این‌رو نمی‌توان در سطح نحو و جمله در رابطه با مقولات زبانی تصمیم‌گیری کرد و مطالعات بافت‌زوده قطعاً نتایج قابل‌اعتمادی به دست نخواهند داد. رفتار متفاوت مبدأ و مقصد در بافت پیکره‌ای نیز مؤید همین واقعیت است. با بررسی این دو مقوله در بافت پیکره‌ای زبان فارسی مشخص شد که این دو حضورشان بر اساس بافت کاملاً اجباری است و هیچ اختیاری از خود ندارند. یعنی اگر بافت ایجاب کند، این دو حضور می‌یابند و اگر نه، در بافت حضور پیدا نمی‌کنند.

به منظور تشریح آنچه گفته شد، در ذیل مثال‌هایی از نوع حضور مبدأ و مقصد در بافت همراه با افعال شاخص حرکتی آورده شده است:

۳الف- پاکسازی به درخواست پاپ ژان پل دوم انجام پذیرفت و توسط وی نیز در تاریخ یازدهم دسامبر گذشته افتتاح شد. وی شخصاً از اقامتگاه اختصاصی خود برای مراسم بازگشایی به معبد سیکستین آمد.

۳ب- بنا به گزارش‌های رسیده کرزای و طرفدارانش هفته گذشته در استان اورزالگان با نیروهای طالبان درگیر شده بودند. یکی دیگر از رهبران مخالف طالبان به نام «عبدالحق» ماه گذشته پس از ورود به افغانستان و کوشش در جهت سرنگونی طالبان دستگیر و کشته شد. طالبان دیروز اعلام کرد پسرعموی عبدالحق را که به همراه او به افغانستان رفته بود اعدام کرده است.

۳ج- اهن و بهمن دو برادرند و آفتاب به هود خواهر آن‌هاست و این هر سه بچه‌های ننه پیرزن هستند. اهن و بهمن می‌روند سرکوه هیزم بیاورند؛ اما بر نمی‌گردند.

۳- بار پنجم سرقت ۱۵۰ تا دو چرخه که با خاور بردیشان و فروختیم و پول‌ها را تقسیم کردیم.

در ۳ الف، مبدأ و مقصد هر دو ذکر شده‌اند که به ترتیب «اقامتگاه اختصاصی» و «معبد سیکستین» هستند. اینکه پاپ از «اقامتگاه اختصاصی» خودش به «معبد سیکستین» برود مسلماً اهمیت ویژه‌ای دارد و به همین دلیل، در این مثال ذکر شده است. در ۳ ب، فقط مقصد «افغانستان» ذکر شده ولی مبدأ نه ذکر شده و نه از بافت قابل برداشت است؛ اینکه پسرعموی عبدالحق از کجا به افغانستان رفته، اهمیتی ندارد، تنها این واقعیت مهم است که چون به افغانستان رفته، اعدام شده است؛ یعنی از هر جای دیگری نیز به افغانستان می‌رفت، این اتفاق می‌افتاد. به عبارتی دیگر، مبدأ اهمیت بافتی ندارد و تنها مقصد در این بافت ضرورت حضور دارد. در ۳ ج، افسانه زمستان و ننه پیرزن نقل شده است؛ مبدأ در اینجا قابل برداشت است اما مقصد نه بیان شده و نه قابل برداشت است؛ تنها این موضوع که پسران ننه سرما «از سر کوه» هیزم می‌آورند مهم است و بنابراین مبدأ ضرورت بافتی پیدا کرده، اما اینکه هیزم را کجا می‌آورند در این بافت مهم نبوده و در نتیجه مقصد حضور پیدا نکرده است. در ۳ د، سارقی نزد قاضی به سرقت‌های انجام شده با همدستانش اعتراف می‌کند. در این جملات که در ادامهٔ اعترافات او می‌باشد، نه مبدأ و نه مقصد بیان نشده است و قابل برداشت هم نیستند. دلیل نیز عدم اهمیت این دو مقوله در این بافت بوده است؛ لیست دزدی‌های او بسیار بلند است و در اعتراف به پنجمین سرقتش دیگر اینکه از کجا دو چرخه‌ها را دزدیده و به کجا برده مهم نیست، بلکه تنها عمل سرقت و نوع کالای سرقت شده در این بافت مهم هستند، از این‌رو هیچ کدام از دو مقولهٔ مبدأ و مقصد حضور ندارند.

با توجه به نوع حضور مبدأ و مقصد در نمونه‌های برگرفته از پیکره، می‌توان گفت که مبدأ و مقصد گاهی بنا به لزوم و اهمیت بافتی حضور می‌یابند و گاهی نیز اگر بافت ایجاب نکند، حضور ندارند. بنابراین حضور یا عدم حضور این دو مقوله تنها بر اساس ضرورت و اهمیت بافتی رقم می‌خورد. یعنی اگر بر اساس بافت ضروری باشند، این دو حضور پیدا می‌کنند، اما اگر الزام بافتی وجود نداشته باشد، این دو مقوله نیز ذکر نمی‌شوند. از این رو به نظر می‌رسد که به لحاظ بافتی این دو کاملاً اجباری هستند و هیچ اختیاری برای حضور از خود ندارند و حضورشان مطلقاً توسط بافت تعیین می‌شود. بنابراین با توجه به رفتار بافتی مبدأ و مقصد در

پیکره زبان فارسی می‌توان این دو مقوله را «مکمل بافتی»^{۳۰} نامید. در مورد متمم‌ها، اجبار از نوع نحوی و درون‌فعلی است، فعل به متمم نیاز مفهومی شدید دارد و همین نیاز مفهومی شدید است که اجبار نحوی را نیز به وجود می‌آورد. اما در مورد توصیفگرها، این اجبار صرفاً بافتی است و نه نحوی. مبدأ و مقصد تنها به لحاظ بافتی اجباری هستند، در صورت نیاز بافت، حضور پیدا می‌کنند و در غیر این صورت در بافت حضور نمی‌یابند.

در این پژوهش، با بررسی رفتار بافتی وابسته‌های افعال شاخص حرکتی در پیکره، مبدأ و مقصد به عنوان توصیفگر در نظر گرفته شده‌اند و نه افزوده. دلیل نیز این است که ماهیت مبدأ و مقصد با افزوده‌ها متفاوت است. افزوده در چارچوب نظری لانگاکر آن عنصری است که نه فعل را بسط می‌دهد و نه فعل آن را بسط می‌دهد و این درحالی است که مبدأ و مقصد یک متحرک طرح‌واره‌ای دارند از نوع کنش حرکت که باید توسط یک فعل حرکتی بسط داده شود، بنابراین به هیچ روی افزوده نیستند. به‌علاوه، مبدأ و مقصد فقط با تعدادی محدود از افعال که افعال حرکتی هستند به کار می‌روند، در حالی که افزوده‌ها به لحاظ اینکه هیچ‌گونه وابستگی مفهومی به فعل ندارند و هیچ ارتباطی با معنای فعل پیدا نمی‌کنند، با هر فعلی به کار می‌روند.

بنابراین ماهیت توصیفگرها با افزوده‌ها متفاوت است. اما باید ذکر کرد که افزوده‌ها نیز از یک نظر، رفتاری مشابه توصیفگرها دارند و آن این است که افزوده‌ها نیز فقط بنا به ضرورت بافتی حضور می‌یابند. یعنی اگر بافت ایجاب کند، حضور می‌یابند و در صورتی که به لحاظ بافتی، اهمیت نداشته باشند، حضور پیدا نمی‌کنند. بنابراین با توجه به رفتار بافتی افزوده‌ها، به نظر می‌رسد که آن‌ها را نیز می‌توان «مکمل بافتی» نامید. برای روشن شدن این واقعیت به بررسی نمونه‌هایی از افزوده‌ها در ارتباط با افعال چهارگانه در پیکره می‌پردازیم:

۴الف- یکشنبه رفتم کلیسا، فکر کردم شاید اون‌جا با برخورد دوستانه‌ای مواجه بشم.

۴ب- در گذشته شرکت‌کنندگان در نمایشگاه‌های بین‌المللی، کالاهای خود را جهت معرفی به نمایشگاه می‌آوردند و با توجه به فروش خوب کالاهای خود در ایران، آمادگی پرداخت هزینه‌های ارزی نمایشگاه را هم داشتند.

۴ج- آیا اجازه می‌دادند با خانواده خود مکاتبه کنید؟

۴د- صلیب‌سرخ نامه‌های ما را می‌برد. سربازان کاغذ و قلم در اختیار ما می‌گذاشتند. ما به خانواده و خویشان خود نامه می‌نوشتیم.

در ءالف، شخصی به دلیل داشتن شخصیتی خاص و خانه‌ای متفاوت مورد تردید و تمسخر همسایه‌هایش است. او تصمیم می‌گیرد که به کلیسا برود تا شاید رفتار مردم با او در آنجا متفاوت باشد. «یکشنبه» افزوده‌ای است که در این بافت بسیار اهمیت دارد. این افزوده نشان می‌دهد که روزی که فرد به کلیسا رفته یعنی «یکشنبه» روزی است که همه همسایگانش آنجا هستند، بنابراین روز مناسبی است تا همه را با هم ملاقات کند و رفتار آن‌ها را نسبت به خود بسنجد. از این رو حضور این افزوده به لحاظ ارزش اطلاعاتی اش بسیار مهم است و در این بافت الزامی است. در ءب، «در گذشته» افزوده است و حضورش در این بافت الزامی است، زیرا نشان می‌دهد که الان وضعیت چنین نیست و قبلاً این‌گونه بوده است. به علاوه، «جهت معرفی» نیز افزوده دیگری است که آن نیز به دلیل اینکه به خواننده توضیح می‌دهد که این کالاها فقط جهت معرفی هستند و نه فروش، باید حتماً در بافت حاضر باشد تا برداشت و درک خواننده دچار مشکل نشود.

از طرفی دیگر، در ءج هیچ افزوده‌ای در ارتباط با فعل «می‌برد» وجود ندارد، زیرا بافت نیازی به آن نداشته است. در ارتباط با این سؤال که آیا اجازه نامه نوشتن وجود داشته است، با بیان پاسخ عنوان شده، اطلاع کافی بدون حضور افزوده در اختیار خواننده قرار می‌گیرد و در نتیجه در این بافت هیچ افزوده‌ای لزوم حضور پیدا نکرده است.

نمونه‌های بالا که همگی برگرفته از پیکره مورد مطالعه هستند، نشان‌دهنده حضور یا عدم حضور افزوده بر اساس ضرورت بافتی است. گاهی افزوده‌ها بنا به ضرورت و اهمیت بافتی الزام حضور دارند و گاهی نیز به دلیل عدم ضرورت بافتی، در بافت حاضر نمی‌شوند. بنابراین همان‌گونه که توصیف‌گرها (مبدأ و مقصد) به لحاظ بافتی مقولاتی اجباری و مکمل بافتی هستند، افزوده‌ها نیز چون همواره بنا به ضرورت بافت حاضر می‌شوند، به لحاظ بافتی، کاملاً اجباری و آن‌ها نیز مکمل بافتی هستند.

۴-۲. تحلیل فراوانی مبدأ و مقصد

نوع حضور مبدأ و مقصد نشان داد که این دو مقوله به لحاظ بافتی کاملاً اجباری‌اند و هیچ اختیاری در موردشان صدق نمی‌کند. فراوانی حضور این دو مقوله در بافت پیکره‌ای نیز مؤید همین واقعیت است. فراوانی مبدأ و مقصد با افعال شاخص حرکتی در جدول ۳ آورده شده

است که بر اساس آن به تحلیل فراوانی این مقولات می‌پردازیم:

جدول ۳: فراوانی حضور مبدأ و مقصد در افعال شاخص حرکتی
Table 3. Frequency of the Presence of Source and Goal
 with Salient Motion Verbs

فعل	هم مبدأ و هم مقصد	فقط مقصد	فقط مبدأ	نه مبدأ و نه مقصد
آمدن	۱۳۷	۱۵۹	۱	۳
رفتن	۱۳۳	۱۵۹	۸	۰
آوردن	۱۰۶	۱۵۴	۱۲	۲۸
بردن	۱۰۱	۱۷۱	۱۷	۱۱

در مورد فعل «آمدن» از ۳۰۰ مورد، در ۱۳۷ مورد، مبدأ و مقصد بنا به ضرورت بافتی هر دو بیان شده یا قابل‌برداشت بوده‌اند و در ۱۵۹ مورد، فقط مقصد حضور داشته و مبدأ به دلیل عدم اهمیت بافتی بیان نشده و قابل‌برداشت هم نبوده است. در ۱ مورد فقط مبدأ آورده شده و در ۳ مورد نه مبدأ و نه مقصد اهمیت بافتی نداشته و بنابراین، حضور نداشته‌اند. از ۳۰۰ مورد فعل «رفتن»، در ۱۳۳ مورد، وجود مبدأ و مقصد به لحاظ بافتی الزامی بوده و حضور داشته است، در ۱۵۹ مورد فقط مقصد اهمیت بافتی داشته و ذکرشده یا قابل‌برداشت بوده، در ۸ مورد نیز فقط مبدأ حضور داشته و هیچ موردی یافت نشده که در آن نه مبدأ و نه مقصد هم‌زمان اهمیت بافتی پیدا نکرده باشند. در مورد فعل «آوردن» بافت در ۱۰۶ مورد، هم حضور مبدأ و هم حضور مقصد را اجباری کرده، در ۱۵۴ مورد فقط حضور مقصد و در ۱۲ مورد فقط حضور مبدأ ضرورت داشته است و در ۲۸ مورد نیز حضور هیچ‌یک اهمیت بافتی نداشته و بنابراین ذکر نشده و قابل‌برداشت هم نبوده است. در مورد فعل «بردن» نیز، در ۱۰۱ مورد مبدأ و مقصد هر دو در بافت حضور داشته‌اند، در ۱۷۱ مورد فقط حضور مقصد به لحاظ بافتی اجباری بوده، در ۱۷ مورد نیز تنها حضور مبدأ به لحاظ بافتی ضروری بوده و در ۱۱ مورد نه مبدأ و نه مقصد اهمیت بافتی نداشته و هیچ کدام حضور نیافته است.

با نگاهی به جدول فراوانی وابسته‌های افعال شاخص حرکتی ملاحظه می‌شود که فراوانی مقصد به تنهایی در مقایسه با فراوانی مبدأ به تنهایی به مراتب بسیار بیشتر است. برای بررسی

معنادار بودن این تفاوت فراوانی میان وابسته‌های مقصد به تنهایی و مبدأ به تنهایی در رابطه با افعال چهارگانه شاخص حرکتی از آزمون خی دو در نرم‌افزار اس.پی.اس.اس استفاده شده است. بررسی نتایج حاصل از آزمون خی دو در جدول ۴ مشاهده می‌شود:

جدول ۴: نتایج آزمون خی دو برای وضعیت فقط مبدأ و فقط مقصد در افعال شاخص حرکتی

Table 4. Result of the Chi-square Test for Source-Only and Goal-Only Status with Salient Motion Verbs

	Value	Df	Sig. (2-sided)
Pearson Chi-Square	12.788 ^a	3	.005
Likelihood Ratio	16.517	3	.001
Linear-by-Linear Association	12.309	1	.000
N of Valid Cases	681		

همان‌طور که نتایج این آزمون نشان می‌دهد، تفاوت معناداری بین فراوانی این دو مقوله با افعال شاخص حرکتی چهارگانه وجود دارد ($P < 0.05$). بر این اساس، این موضوع مطرح می‌شود که اگر مبدأ و مقصد به لحاظ ماهیتی یکسان هستند یعنی هر دو توصیفگر هستند و هر دو در طرح‌واره افعال حرکتی وجود دارند، پس انتظار می‌رود رفتار پیکره‌ای نسبتاً یکسانی نیز داشته باشند، اما چرا تفاوت معناداری میان فراوانی حضور این دو با افعال شاخص حرکتی وجود دارد؟ چرا حضور مقصد نسبت به مبدأ از ارجحیت بیشتری برخوردار است؟ پاسخ این سؤالات را شاید بتوان در نظام مفهومی و شناختی انسان جست‌وجو کرد. به نظر می‌رسد که مقصد در نظام مفهومی و طرح‌واره افعال حرکتی از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ آنچه از حرکت در ذهن انسان نقش می‌بندد، بیشتر حول مقوله مقصد است، هر حرکتی بالأخره از یک مبدأ و نقطه شروعی اتفاق می‌افتد اما اینکه به کجا ختم می‌شود و غایت آن حرکت چیست، اهمیت بیشتری در نظام شناختی دارد، زیرا اطلاع بیشتری را در رابطه با رویداد حرکتی در اختیار انسان قرار می‌دهد. این واقعیت خود را در فراوانی حضور این مقوله نیز نشان داده است. به طوری که فراوانی وابسته مقصد به تنهایی نسبت به مبدأ به تنهایی به صورت معناداری متفاوت است. این موضوع در راستای رویکردهای شناختی به دستور است که اعتقاد دارند دستور به شدت مبنایی مفهومی دارد و رفتارهای دستوری و نحوی شدیداً مفهومی هستند. به خصوص لانگاکر (1987, 2008, 2013) و تالمی (2000) بسیار تلاش کرده‌اند که

نشان دهند دستور اساساً مفهومی است. آنچه در پژوهش حاضر در ارتباط با تعداد بسیار زیاد مقصدهای تنها در مقایسه با مبدأهای تنها با افعال شاخص حرکتی به دست آمده نیز مؤید همین واقعیت است، چرا که گرایش غالب و اهمیت بیشتر مقصد در نظام شناختی ما در ارتباط با کنش‌های حرکتی به صورت آشکاری در دستور زبان و در قالب فراوانی به مراتب بیشتر این مقوله انعکاس یافته است.

پژوهشگرانی نیز حضور مبدأ و مقصد با افعال حرکتی را در زبان‌های غیرفارسی مورد مطالعه قرار داده‌اند و همگی نسبت به ارجحیت مقصد بر مبدأ متفق‌القول هستند که از آن میان به افراد زیر می‌توان اشاره کرد.

استفانوویچ و رود^{۳۱} (۲۰۰۴) گرایش غالب به مقصد^{۳۲} در ارتباط با رمزگذاری رویدادهای حرکتی را در ۴ بافت پیکره‌ای مورد مطالعه قرار داده‌اند و دو فرضیه روان‌شناختی ورسپور^{۳۳} و همکاران (۱۹۹۹) و فرضیه اطلاعاتی اونگر و اشمیت^{۳۴} (۱۹۹۶) را در ارتباط با این گرایش غالب مطالعه کرده‌اند. فرضیه روان‌شناختی مذکور به این واقعیت اشاره دارد که در نظام ذهنی انسان در ارتباط با کنش‌های حرکتی، مقصد از اهمیت بیشتری نسبت به مبدأ یا مسیر^{۳۵} برخوردار است و از این رو نیز بیشتر از دو مقوله دیگر کاربرد دارد. فرضیه اطلاعاتی از سوی دیگر بر این باور است که مقصد نسبت به مبدأ و مسیر^{۳۶} اطلاع بیشتری را درباره رویداد حرکتی فراهم می‌کند و از این رو اهمیت بیشتری نسبت به مبدأ و مسیر^{۳۷} دارد و فراوانی بیشتر این مقصد نیز به خاطر ارزش اطلاعاتی آن است. نتایج حاصل از پژوهش استفانوویچ و رود (۲۰۰۴) نشان‌دهنده این واقعیت است که فرضیه روان‌شناختی در مورد غالب بودن حضور مقصد نسبت به مبدأ و مسیر^{۳۸} الزاماً مورد تأیید نیست و هم‌راستا با فرضیه اطلاعاتی اونگر و اشمیت (۱۹۹۶) ارجحیت مقصد بر مبدأ را به این علت می‌داند که مقصد بیشترین اطلاع لازم برای درک کاملی از یک رویداد حرکتی را فراهم می‌آورد. البته به نظر می‌رسد ارزش اطلاعاتی مقوله‌ای مانند مقصد ریشه در نظام مفهومی ذهن و همچنین ارزش مفهومی آن مقوله داشته باشد و بنابراین شاید این ارزش اطلاعاتی نیز بی‌ارتباط با فرضیه روان‌شناختی نباشد که البته خود مطالعه دیگری را می‌طلبد.

کاباتا (2013) نیز حضور مبدأ و مقصد را در کنش‌های حرکتی در ۲۴ زبان از جمله انگلیسی، ژاپنی، کره‌ای، چینی، اسپانیایی، لهستانی و ... مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده که گویندگان کنش‌های مقصدمحور را نسبت به مبدأمحور ترجیح می‌دهند و این ارجحیت را به نظام شناختی انسان نسبت می‌دهد و معتقد است که این ارجحیت شناختی در الگوهای دستوری نیز خود را نشان می‌دهد؛ چنانچه در بررسی‌های انجام شده توسط وی بر روی ۲۴ زبان، نشانگرهای مقصد^{۳۱} از نشانگرهای مبدأ در دستور تمامی این زبان‌ها بیشتر بوده و کاربرد این نشانگرها نیز به مراتب بیشتر از کاربرد نشانگرهای مبدأ بوده است. بنابراین استفانوویچ و رود (2004) و کاباتا (2013) نیز ارجحیت مقصد بر مبدأ را تأیید کرده و در نتیجه، نتایج پژوهش حاضر نیز همسو با مطالعات ذکر شده است. مطالعه پیکره مورد بررسی این پژوهش مؤید این واقعیت است که در زبان فارسی نیز ارجحیت مقصد بر مبدأ وجود دارد و گرایش غالب در این زبان نیز مربوط به حضور مقصد نسبت به مبدأ است.

۵. نتیجه

در این پژوهش به دنبال پاسخ‌گویی به دو پرسش عمده بودیم: با توجه به چارچوب تحلیل (دستور شناختی لانگاکر) و داده‌های پیکره‌ای، آیا می‌توان علاوه بر متمم اجباری به متمم اختیاری نیز قائل شد؟ اگر متمم‌ها فقط اجباری هستند، پس آنچه متمم اختیاری خوانده می‌شود، در زمره چه مقوله یا مقولاتی قرار می‌گیرد؟ در پاسخ به این پرسش‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

گفته شد که برخی پژوهشگران فقط به متمم اجباری اعتقاد دارند و برخی دیگر هم به متمم اجباری و هم به متمم اختیاری قائل هستند. ولی در چارچوبی که ما از لانگاکر پذیرفتیم، متمم همان است که اجباری است. زیرا بر اساس چارچوب دستور شناختی لانگاکر، متمم آن است که جنبه‌ای طرح‌واره‌ای از فعل را بسط می‌دهد و فعل به آن وابستگی مفهومی شدید دارد. همین وابستگی شدید مفهومی است که به اجبار نحوی نیز منجر می‌شود. از این رو فاعل و مفعول مانند دستورهای پیشین در دستور شناختی لانگاکر نیز متمم اجباری هستند. اما عناصری مثل مبدأ و مقصد که پژوهشگرانی مانند طیب‌زاده (۱۳۹۰) و متیوز (1981)

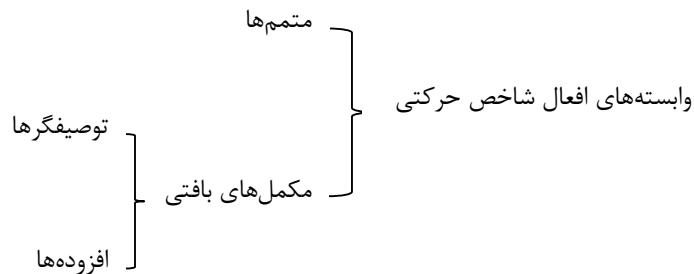
متمم اختیاری خوانده‌اند، دیگر در دستور شناختی لانگاکر متمم محسوب نمی‌شوند، زیرا هیچ جنبه‌ای طرح‌واره‌ای از فعل را بسط نمی‌دهند و فعل به آن‌ها نیاز مفهومی ندارد. حتی زبان‌شناسانی چون هگمن و گرون (1999) مبدأ و مقصد را افزوده نامیده‌اند، اما این مقولات بر اساس دستور شناختی لانگاکر افزوده هم نیستند، زیرا لانگاکر آن عنصری را افزوده می‌داند که نه خود به فعل وابستگی مفهومی دارد و نه فعل به آن وابستگی مفهومی دارد و این همان ارتباط ضعیفی است که پیش از این در مورد افزوده‌ها در ارتباط با فعل مطرح بوده؛ اینکه زبان‌شناسان غالباً ادعا می‌کنند که بین افزوده و فعل رابطه‌ای سست و ضعیف برقرار است، در دستور شناختی لانگاکر به خوبی توضیح داده شده است. لانگاکر افزوده را آن عنصری می‌داند که نه جنبه‌ای طرح‌واره‌ای از فعل را بسط می‌دهد و نه فعل جنبه‌ای طرح‌واره‌ای از آن را بسط می‌دهد. از این رو هیچ‌گونه ارتباط مفهومی قوی بین افزوده و فعل وجود ندارد. اما با توجه به اینکه مبدأ و مقصد متحرکی طرح‌واره‌ای از نوع کنش حرکتی دارند که فعل حرکتی آن را بسط می‌دهد، پس افزوده نیستند، بلکه توصیفگرند. ارتباط مبدأ و مقصد به عنوان توصیفگر با فعل به همان اندازه ارتباط متمم با فعل قوی است ولی در جهت عکس. به این معنا که همان‌طور که فعل به متمم وابستگی مفهومی دارد تا متحرک طرح‌واره‌ای آن بسط پیدا کند، مبدأ و مقصد نیز به فعل نیاز مفهومی دارند تا متحرک طرح‌واره‌ای آن‌ها بسط پیدا کند. بنابراین مبدأ و مقصد در افعال چهارگانه مورد مطالعه، نه متمم هستند و نه افزوده، بلکه توصیفگرند. نکته جالب توجه در مورد مبدأ و مقصد این است که اگرچه هر دو توصیفگر هستند و به لحاظ طرح‌واره‌ای و تعریف لانگاکر یکسان هستند، اما بر اساس نتایج مشاهده شده، حضور مقصد به تنهایی بر حضور مبدأ به تنهایی ارجحیت دارد. نتایج آزمون خی دو معناداری تفاوت فراوانی حضور این دو مقوله را تأیید می‌کند ($P < 0.05$). این نتیجه نیز همسو با استفانویچ و رود (2004) و کاباتا (2013) است که به ارجحیت مقصد نسبت به مبدأ در زبان‌های غیرفارسی پرداخته‌اند. مطالعه مبدأ و مقصد در پیکره زبان فارسی مؤید این واقعیت است که در این زبان نیز ارجحیت مقصد بر مبدأ وجود دارد و گرایش غالب در این زبان نیز مربوط به حضور مقصد نسبت به مبدأ است. دلیل این ارجحیت را نیز می‌توان در نظام مفهومی و ذهنی جستجو کرد. به نظر می‌رسد که در نظام مفهومی ما در رابطه با رویدادهای حرکتی، مقصد از اهمیت و ارزش بیشتری به لحاظ شناختی برخوردار است.

اصولاً غایت حرکت در ذهن ما مهم‌تر از نقطه آغاز حرکت است و رجحان مقصد بر مبدأ نیز از همین رو می‌باشد. این گرایش غالب در رفتار پیکره‌های این وابسته‌ها آشکار است، به طوری که فراوانی مقصد به تنهایی از فراوانی مبدأ به تنهایی در رابطه با تمام افعال شاخص حرکتی بسیار بیشتر است. این موضوع خود، تأیید این واقعیت مهم در دستور شناختی است که مبنای دستور به شدت مفهومی است. تمام رویکردهای شناختی به دستور در این مورد با هم مشترکند و همگی اعتقاد دارند که نحو مبنایی کاملاً مفهومی دارد. بنابراین نتایج این پژوهش مبنی بر ارجحیت مقصد بر مبدأ که انعکاس نظام مفهومی - شناختی ماست، نیز مؤید همین باور است.

بنابراین، مبدأ و مقصد توصیفگرهایی هستند که به لحاظ ارجحیت حضور با هم متفاوتند؛ اما این دو هیچ کدام مقولاتی اختیاری نیستند، بلکه همواره به لحاظ بافتی اجباری هستند. اختیار زمانی در ارتباط با مبدأ و مقصد صادق است، که این وابسته‌ها در سطح جمله و نحو بررسی شوند. زبان‌شناسانی که پیش از این مبدأ و مقصد را مقولات اختیاری نامیده‌اند و از آن‌ها نام بردیم نیز، تحلیل‌های خود را محدود به نحو و جمله پیش برده‌اند و این اشکال عمده کار این افراد می‌باشد. در دستورهای شناختی اعتقاد بر این است که نحو به شدت مفهومی است و دستور معنامحور است. معنا و کاربرد نیز تنها از طریق بررسی زبان در بافت میسر است و بررسی زبان در شرایط بافت زوده، هرگز طبیعی و قابل‌اعتماد نخواهد بود. مطالعه مبدأ و مقصد در بافت پیکره زبان فارسی نیز نشان می‌دهد که این دو مقوله به هیچ روی اختیاری نیستند به این دلیل که برای حضور یا عدم حضورشان هیچ اختیاری از خود ندارند، بلکه این بافت است که مشخص می‌کند که مبدأ و مقصد باید حضور یابند یا خیر. بنابراین مبدأ و مقصد نیز عناصری اجباری هستند. البته اجبار این عناصر مانند اجبار عناصری مثل فاعل یا مفعول مستقیم نیست که همواره تحت عنوان متمم‌های اجباری شناخته شده‌اند و این واقعیت بر اساس نوع و فراوانی حضور مبدأ و مقصد در پیکره قابل توضیح است. به این صورت که متمم‌های اجباری همواره در بافت وجود دارند و برای هر ۳۰۰ مورد از افعال، ۳۰۰ مورد متمم اجباری (فاعل برای افعال شاخص حرکتی لازم و فاعل و مفعول برای افعال شاخص حرکتی متعدی) وجود داشته، بنابراین متمم‌های اجباری متمم‌های مفهومی - نحوی هستند و اجبارشان نیز مفهومی - نحوی است. در واقع می‌توان گفت که فعل همواره نیازمند

حضور متمم است و به متمم آن چنان وابستگی مفهومی شدیدی دارد که همواره حضور آن را الزامی می‌سازد و از این رو متممها به لحاظ مفهومی - نحوی اجباری هستند. اما عناصری مثل مبدأ و مقصد هرگاه بافت ایجاد کند، حضور دارند و فراوانی حضورشان صددرصد نیست، بنابراین اجبارشان اجبار بافتی است، نه اجبار مفهومی - نحوی؛ از همین رو نیز مبدأ و مقصد را «مکمل‌های بافتی» نامیدیم. از طرفی دیگر، مطالعه افزوده‌ها در بافت پیکره نیز نشان می‌دهد که این مقولات نیز «مکمل بافتی» هستند، چرا که افزوده‌ها نیز بنا به ضرورت بافتی حضور می‌یابند و اگر بافت الزام کند، کاملاً اجباری هستند. این نتیجه همسو با واعظی (۱۳۹۵) است که به افزوده‌های اجباری قائل است. واعظی (۱۳۹۵) افزوده‌ها را به سبب درک بهتر و افزایش درجه پذیرش پاره‌گفتارهای مجهول کوتاه، عناصری اجباری تلقی می‌کند. به علاوه در عبارت‌های اسنادی و وصفی، افزوده‌ها باعث اغای کانونی پاره‌گفتار می‌شوند و از این رو در این عبارت‌ها نیز افزوده‌ها را مقولاتی اجباری می‌داند. در مطالعه حاضر نیز افزوده‌ها مانند توصیفگرها به لحاظ بافتی عناصری کاملاً اجباری هستند، تنها تفاوت افزوده‌ها با توصیفگرها همان‌طور که شرح داده شد، میزان وابستگی‌شان به فعل است، افزوده‌ها رابطه‌ای سست با فعل دارند ولی توصیفگرها رابطه‌ای نزدیک و قوی.

نتایج به دست آمده از این پژوهش، مؤید نظر لانگاکر مبنی بر متمم بودن هر عنصر اجباری و متمم نبودن هر عنصر غیراجباری به لحاظ مفهومی - نحوی است. اما با توجه به تحلیل بافت پیکره‌ای زبان فارسی، به نظر می‌رسد که تقسیم‌بندی سه‌گانه (متمم، توصیفگر، افزوده) لانگاکر (2013) در ارتباط با وابسته‌ها، گویای رفتار بافتی آن‌ها در زبان نیست. از این رو در این پژوهش، با توجه به رفتار بافتی و تحلیل وابسته‌ها در پیکره الگوی جدیدی ارائه می‌شود که نشان‌دهنده این واقعیت است که وابسته‌های افعال شاخص حرکتی به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱- متمم‌ها و ۲- مکمل‌های بافتی. مکمل‌های بافتی نیز خود به دو دسته توصیفگرها و افزوده‌ها تقسیم می‌گردند:



نمودار ۱: وابسته‌های افعال شاخص حرکتی

Figure 1. Dependents of Salient Motion Verbs

تا آنجا که نگارندگان این سطور اطلاع دارند، تا کنون در جایی، به این مقوله جدید، یعنی مکمل‌های بافتی و اینکه مقوله مذکور هم شامل توصیفگرها می‌شود و هم افزوده‌ها، اشاره نشده است. به احتمال زیاد این تحلیل به افعال غیرحرکتی نیز قابل‌تعمیم است، که البته نیازمند پژوهشی جداگانه است.

۶. پی‌نوشت‌ها

۱. در این تحقیق، منظور از متمم، فقط متمم فعل است.

2. Mathews
3. Huddleston
4. Tallerman
5. Faulhaber
6. Forker
7. Chomsky
8. Quirk
9. Haegeman
10. Taylor
11. Ernest
12. Radford
13. Halliday and Matthiessen
14. Perini
15. non-omissibility

16. verb lexeme classification
17. form class
18. autonomy
19. dependence
20. salient substructure
21. elaborate
22. complement
23. modifier
24. adjunct
25. profile determinant
26. schematic landmark
27. schematic trajector
28. THING
29. pro-drop language
30. contextual supplement
31. Stefanowitsch and Rohde
32. goal bias
33. Verspoor
34. Ungerer and Schmidt
35. trajectory
36. goal markers

۷. منابع

- ارژنگ، غلامرضا (۱۳۷۸). *دستور زبان فارسی امروز*. تهران: قطره.
- رحیمیان، جلال (۱۳۹۲). «جنبه‌های نقشی متمم در فارسی». *دستور*. ش ۹. صص ۳۳-۴۹.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۷۵). *دستور زبان فارسی*. تهران: اساطیر.
- طبیب‌زاده، امید (۱۳۸۲). «وابسته‌های فعل در زبان فارسی بر اساس نظریه وابستگی». *دستور*. ش ۱. صص ۱۳-۲۸.
- _____ (۱۳۹۰). *دستور زبان فارسی بر اساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی*. تهران: نشر مرکز.
- واعظی، هنگامه (۱۳۹۵). افزوده‌های اجباری در زبان فارسی. *جستارهای زبانی*، ش ۱، صص ۲۱۵-۲۳۵.
- وحیدیان‌کامیار، تقی (۱۳۷۷). «متمم چیست؟». *ادبیات و زبان‌ها*. ش ۴۹. صص ۲۴-۲۷.

References

- AleAhmad, A.; H. Amiri; E. Darrudi; M. Rahgozar & F. Oroumchian, (2009), "Hamshahri: A standard Persian text collection". *Knowledge-Based Systems*. Vol. 22. No. 5. Pp: 382-387.
- Arzhang, Gh. (1999). *The Contemporary Persian Grammar*. Tehran: Ghatreh. [In Persian].
- Chomsky, N. (1995). *The Minimalist Program*. Cambridge, MA: The MIT Press.
- ----- (1981). *Lectures on government and binding*. Dordrecht: Foris.
- Dowty, D. (2000). "The dual analysis of adjuncts/complements in categorial grammar". *ZAS Papers in Linguistics*. Pp: 53-78.
- Ernest, T. (2004). *The Syntax of Adjunct*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Faber, P. B. & R. M. Uson, (1999), *Constructing a Lexicon of English Verbs*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Faulhaber, S. (2011). *Verb Valency Pattern: A Challenge for Semantics-Based Accounts*. Berlin: Walter de Gruyter GmbH & Co. KG.
- Forker, D. (2014). "A canonical approach to the argument/adjunct distinction". *Linguistic Discovery*. Vol. 12. No. 2. Pp: 1140-1165.
- Haegeman, L. (1994). *Introduction to Government & Binding Theory*. UK: Blackwell.
- Halliday, M. A. K. & C. Matthiessen, (2004), *An Introduction to Functional Grammar*. Great Britain: Oxford University Press.
- Herbst, T. & M. Klotz, (1998), "A Valency Dictionary of English - a Project Report". In A. Zettersten. *Symposium on Lexicography VIII*. PP: 65-91. Tübingen: Niemeyer.
- Huddleston, R. (1988). *English Grammar: an Outline*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Huddleston, R. & G. K. Pullum, (2002), *The Cambridge Grammar of the English*

- Language*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kabata, K. (2013). "Goal- source asymmetry and crosslinguistic grammaticalization patterns: A cognitive – typological approach". *Language Sciences*. No. 36. Pp: 78-89.
 - Lakoff, G. (1993). "The Contemporary Theory of Metaphor". In Ontoy, A. *Metaphor and Thought*. Pp: 202-257. London: Cambridge University Press.
 - Lakoff, G. & M. Johnson, (1980), *Metaphors We Live By*. Chicago: University of Chicago Press.
 - Langacker, R. W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar*. Vol 1. Stanford, CA: Stanford University Press.
 - ----- (2008). *Cognitive Grammar: A Basic Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
 - ----- (2013). *Essentials of Cognitive Grammar*. Oxford: Oxford University Press.
 - Mathews, P. H. (1981). *Syntax*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - ----- (2007). "The Scope of Valency in Grammar". In Herbst, T. K. & Gotz-Votteler. *Valency: theoretical, descriptive, and cognitive issues*. Pp: 3-14. New York/ Berlin: Mouton de Gruyter.
 - Perini, M. A. (2015). *Describing Verb Valency: Practical and Theoretical Issues*. Switzerland: Spinger.
 - Quirk , R., S. GreenbaumG., Leech, & , J. Svartvik, (1985), *A Comprehensive Grammar of the English Language*. New York: Longman Inc.
 - Radford, A. (2004). *English syntax: An introduction*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - Rahimian, J. (2007). "How complements differ from adjuncts in Persian". *Rask*. Pp: 33-56.
 - ----- (2013). "The functional aspects of the complements in Persian". *Dastoor*. No. 9. Pp: 33- 49 [In Persian].

- Shariat, M. J. (1995). *Persian Grammar*. Tehran: Asatir. [In Persian].
- Stefanowitsch, A. & A. Rohde, (2004), "The goal bias in the encoding of motion verbs". In Radden, G. & K. Panther. *Studies in linguistic motivation*. Pp: 249-267. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Tabibzadeh, O. (2004). "The dependents of the verb in Persian based on dependency theory". *Nameh- Farhangestan*. No. 1. Pp: 13-28 [In Persian].
- ----- (2011). *Verb Valency and Basic Sentence Structures in Modern Persian: A Dependency-Based Approach*. Tehran: Markaz. [In Persian].
- Tallerman, M. (1998). *Understanding Syntax*. Oxford: Oxford University Press.
- Talmy, L. (2000). *Toward a Cognitive Semantics: Vol 1*. Cambridge, MA: MIT Press.
- ----- (2000). *Toward a Cognitive Semantics: Vol 2*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Taylor, J. R. (2002). *Cognitive Grammar*. Oxford: Oxford University Press.
- Trask, R. L. (1993). *A Dictionary of Grammatical Terms in Linguistics*. London: Routledge.
- Ungerer, F. & H. Schmidt, (1996), *An Introduction to Cognitive Linguistics*. London: Longman.
- Vaezi, H. (2016). "Obligatory adjuncts in Persian". *Language Related Research*. N. 1. Pp: 215- 235. [In Persian].
- Vahidian-Kamyar, T. (1998). "What is a complement?". *Literature and Languages*. No. 49. Pp: 24-27. [In Persian].
- Verspoor, M.; R. Dirven & G. Radden, (1999), "Putting Concepts Together: Syntax". In Dirven, R. & M. Verspoor. *Cognitive Exploration of Language and Linguistics*. Pp. 87-115. Amsterdam/Philadelphia: Benjamins.

A Corpus-Based Study of Obligatory and Optional Complements in Persian Based on Langacker's Cognitive Grammar

Maryam Zarei¹, Alireza Khormaei^{2*}, Amir Saeid Mowloudi³

1. Ph.D. Department of English Language and Linguistics, Shiraz University, Shiraz, Iran.
2. Ph.D., Department of English Language and Linguistics, Shiraz University, Shiraz- Iran.
2. Ph.D., Department of English Language and Linguistics, Shiraz University, Shiraz- Iran.

Received: 26/05/2018

Accepted: 27/11/2018

The dependents of verb are among the most debated subjects on which a considerable body of research has been done. Yet, researchers have constantly had diverse opinions about their real identities. Complement, as one of the dependents of verb, is in the same boat. Some scholars have differentiated obligatory complements from optional ones, while others consider complements as obligatory elements and do not recognize an optional category. This article, based on Langacker's (1987, 2013) Cognitive Grammar and through a corpus-based method, seeks to find out whether the Persian corpus verifies the existence of optional complements and if not, in what category can we place what is normally called optional complement. In other words, this research is to seek the answers to the following questions: Are there any optional complements besides obligatory ones based on Persian corpus-based data as well as Langacker's Cognitive Grammar? If complements are merely obligatory, how can one categorize those elements called optional complements?

Methodology

To answer the above-mentioned questions, four dependents (subject, object, source and goal) of four salient motion verbs (*raftan* 'go', *āmadan* 'come', *āvardan* 'bring' and *bordan* 'take') in Persian were chosen to be studied. To this end, 300 tokens of each salient motion verb along with their dependents and the related linguistic context were randomly selected from the corpus of Hamshahri 2 to observe their corporal behavior.

Discussion

Langacker (1987, 2013) distinguishes 3 dependents for heads including verbs, which are "complements", "modifiers" and "adjuncts". He defines complements as "a component structure that elaborates a salient substructure of the head. The head is thus dependent, and the complement is

* Corresponding author: E-mail: akhormae@rose.shirazu.ac.ir

autonomous” (Langacker, 2013: 203). Conversely a modifier is “a component structure that contains a salient substructure elaborated by the head. In this case the head is autonomous, and the modifier is dependent” (Langacker, 2013: 203). And finally “a component structure which fails to either elaborate the head or be elaborated by it is called an adjunct” (Langacker, 2013: 205).

Regarding the four dependents of the salient motion verbs under study, subjects and objects are complements since they elaborate the salient substructures of the verbs. Subjects elaborate the schematic trajectors of the verbs and objects elaborate the schematic landmarks of them. So the verb is, to a great extent, dependent on the subject and the object to complete its meaning. Such high conceptual dependence of the verb brings about its syntactic dependence too and as a result complements are obligatory and must constantly accompany the verb. The corporal behavior of the complements (subjects and objects) verifies this fact; from 300 tokens of each verb in Persian, there was not even a single sample in which the subject or the object was absent. Goals and sources, which tend to be considered as optional complements in the canonical viewpoints in Persian grammar, are, taking Langacker’s Cognitive Grammar into consideration, modifiers since the motion verb elaborates their schematic trajectors which is a schematic process denoting a motional action. As a result, they are conceptually dependent on the motion verbs, hence being modifiers.

3. Conclusion

The corporal behavior of subjects, objects, goals and sources as the dependents of the four salient motion verbs under study produces the following conclusions:

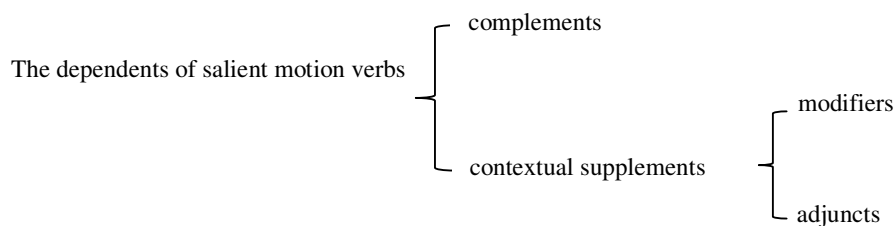
1. Complements are solely obligatory elements since they elaborate the schematic trajectors or landmarks of motion verbs; thus, motion verbs are so conceptually dependent on the complements that they can never appear without them and as a result they become syntactically dependent on the complements as well. Sources and goals, on the other hand, are modifiers that are dependent on motion verbs to elaborate their schematic trajectors. Therefore, the relation that exists between the complement and the verb does exist between the modifier and the verb too but in a reverse direction.

2. Although sources and goals are both modifiers considering Langacker’s Cognitive Grammar, the result of the study shows that there is a goal over source preference. The frequency of the goals is much higher than that of the sources and the result of the Chi-square test indicates that there is a significant difference between the presence of these two elements with salient motion verbs ($P < 0.05$). This result aligns with Stefanowitsch and Rohde (2004), Kabata (2013) and Verkerk (2014).

3. Although there is an asymmetrical distribution between sources and goals, neither of them are optional elements. Their behavior in the text

corpus shows that the presence of these modifiers are determined by the context, i.e. if the context needs them, they have to appear and if not, they are not employed by it. For that reason, sources and goals are contextually obligatory and can be called “contextual supplements”.

4. Studying adjuncts in the corpus shows that they are not optional either. These elements, too, have to be present if the context necessitates their being but if they are not summoned by the context, they are absent. So, adjuncts on the par with the modifiers are contextually obligatory and termed “contextual supplements” in this study. Based on the results of the analysis of the Persian text corpus, it seems that Langacker’s triple division of the dependents (i.e. complements, modifiers and adjuncts) does not meet the corporal behavior of these dependents. Thus, the following new categorization is proposed:



Keywords: Langacker’s cognitive grammar; Persian corpus, Obligatory and optional complement, Adjunct, Modifier, Contextual complement